

واشینگتن در کمال بی تفاوتی جهانی، شهر سازی های استعماری اسرائیل را "قانونی" اعلام می کند.

سیلون سیپل

اوریان 21، 27 نوامبر 2019

ترجمه بهروز عارفی

شناسائی رسمی "قانونی بودن" مستعمره نشین های اسرائیلی [موسوم به کولونی]، اقدام جدید دونالد ترامپ در پشتیبانی از سیاست افراطی تل آویو است.

سه روز پس از این که مایک پومپئو وزیر امور خارجه آمریکا در 18 نوامبر اعلام کرد که دولت آن کشور حضور شهرک های اسرائیلی را در سرزمین های فلسطینی اشغال شده "مغایر" با حقوق بین المللی یا به زبان دیگر غیرقانونی ارزیابی نمی کند، هیچکس در صحنه بین المللی از چنین اظهاراتی اظهار نگرانی نکرد.

درست است که بانی این تصمیم - دونالد ترامپ - و بهره مند اصلی آن، بنیامین نتانیا هو در این روزها به دلیل دیگری صفحه اول رسانه ها را به خود اختصاص داده اند؛ یعنی هر دو متهم به فساد شده و در معرض خطر سقوط بودند. اما، در واقعیت، حتی پیش از طرح هم زمان این دو خطر برای دو "دوست"، از نگاه جامعه بین المللی، تغییر موضع آمریکا در مورد ماهیت حقوقی شهرک های اسرائیلی، تاحدودی قابل پیش بینی بود. این موضوع و به طور کلی، تحولات مناقشه اسرائیل-فلسطین از نگاه بسیاری، اهمیت چندانی ندارد.

"هدیه" زهرآلود جدید

باوجود این، پس از ترک پیمان هسته ای با ایران، پس از شناسائی اورشلیم (بیت المقدس) به عنوان پایتخت اسرائیل و انتقال سفارت آمریکا به آن شهر، پس از شناسائی رسمی الحاق فلات سوری جولان به اسرائیل، پس از توقف کمک مالی به آژانس سازمان ملل برای حمایت

از پناهندگان فلسطینی (UNRWA)، پس از بستن دفتر نمایندگی سازمان آزادی بخش فلسطین (ساف- PLO) در واشینگتن، "قانونی شناختن" شهرک های استعماری (کولونی ها) در سرزمین های اشغالی فلسطین، تصمیم با اهمیت جدیدی در فهرست "هدیه" های دولت ترامپ به متحد اسرائیلی اش است.

هر بار برای رئیس جمهوری آمریکا هدف مورد نظر یکسان است: از سوئی، به جناح قاطع پایه ی انتخاباتی خود متشکل از ناسیونالیست ها، مسیحی های انجیلی و سفید پوستان برتری طلب نژادی تضمین جدیدی می دهد (در این سه گروه انسانی، خواست یکی الزاما به دیگری نیز اختصاص ندارد، مثلا در مورد شهرک های اسرائیلی هدف اصلی، کسب رضایت انجیلی هاست)، و از طرف دیگر، تحکیم موقعیت بنیامین نتانياهو برای حفظ برتری اش در صحنه سیاست داخلی اسرائیل است.

از نگاه استراتژیکی (راهبردی)، این هدیه ها همچنین ناشی از اراده ای مشترک این دو است: نابود ساختن چارچوبی که معیارهای حقوق بین المللی را از زمان پایان جنگ دوم جهانی پایه گذاری کرده است.

فروپاشی حقوق بین المللی

یادآوری کنیم که در زمان ریاست جمهوری چند رئیس جمهور آمریکا از جمله ریگان، ایالات متحده در شورای امنیت رای ممتنع داد تا قطع نامه ای درباره اجرای کنوانسیون ژنو در سرزمین هائی که اسرائیل اشغال کرده، با رای 14 نماینده و بدون مخالف تصویب شود. این قطع نامه ها به طور منظم اسرائیل را به عنوان "قدرت اشغالگر" مورد انتقاد قرار داده و به ویژه ایجاد شهرک های استعماری را ممنوع کرده است. هربار، مقام های عالی سازمان ملل، این کنوانسیون را شامل "سرزمین های فلسطینی که اسرائیل در سال 1967 اشغال کرده و از جمله بیت المقدس و نیز دیگر سرزمین های عربی" دانسته اند.

قطع نامه 2334 شورای امنیت که آخرین نمونه از این قطع نامه هاست، در 16 دسامبر 2016، اندک زمانی پیش از پایان ریاست جمهوری اوباما به تصویب رسید. این قطع نامه تاکید می کند که ایجاد شهرک های اسرائیلی هیچ مبنای حقوقی نداشته و نقض آشکار حقوق بین المللی و مانعی بزرگ در زمینه رسیدن به راه حل دو دولت و برقراری صلح کلی، عادلانه و پایدار است.

در طول پنجاه سال گذشته، با سیاست دولتی برنامه ریزی شده برای

غصب املاک خانه های فلسطینی (و به قول سازمان ملل "و دیگران")، ایجاد این شهرک های اسرائیلی میسر گشته است. اگر این غصب ها در مصوبه های سازمان های وضع کننده ی حقوق بین المللی ثبت نشود، آن ها به چه دردی می خورند؟

دولت های دیگر این خط مشی را دنبال نمی کنند

با توجه به این موضوع، می توان ملاحظه کرد که در صحنه بین المللی، سیاست ترامپ تاثیر فوری چندانی نداشته است. طی دو سال، هیچ دولتی در جهان، تقریبا هیچ یک از تصمیم های وی درباره حوزه اسرائیل-فلسطین را دنبال نکرده اند. هیچ دولتی تا کنون سفارت خود را از تل آویو به بیت المقدس منتقل نکرده، حتی دولت های که نسبت به ایده های رهبران اسرائیل نظر مساعد دارند (برای مثال، مجارستان، برزیل، هند یا فیلیپین)*

هیچ دولتی الحاق جولان را به رسمیت نشناخته است. حدس می توان زد که "قانونی" شدن اعلام الحاق شهرک ها نیز چنین پیامدی خواهد داشت. کمتر دولتی با این بینش توافق دارند و شاید هم هیچ دولتی. اما، با این همه، ابتکار جدید ترامپ پیش پا افتاده نیست. این نکته ممکن است پیش درآمد الحاق سرزمین های دیگری باشد - به ویژه اگر بنیامین نتانیا هو موفق به حفظ قدرتش شود، امری که نمی توان کاملا منتفی دانست، حتی اگر پس از اتهام او به فساد، تقلب و سوء استفاده از اعتماد در روز بیست نوامبر، بعید است.

آیا به سوی الحاق سرزمین های فلسطینی می رویم؟

زیرا با چشم انداز انتخابات آینده، در صورتی که نتانیا هو همچنان رهبر حزب لیکود بماند، او قصد دارد علاوه بر این که الحاق سرزمین های جدید فلسطینی، (نظرسنجی ها نشان می دهند که اکثریت افکار عمومی یهودی با این ایده موافق هستند)، به اسرائیلی ها وعده دهد، و نیز به منظور حفظ موقعیتش در صورت انتخاب نشدن مجدد مستاجر کنونی کاخ سفید [یعنی ترامپ]، انتظار دارد که ترامپ پیش از انتخابات آینده ریاست جمهوری آمریکا در کمتر از یک سال دیگر، هدیه دیگری به او بدهد. الحاق کل یا بخشی از دره اردن با حمایت آمریکا و حتی بیشتر از آن یعنی سراسر "ناحیه C" در کرانه باختری (معادل 62 درصد این سرزمین که فقط 10 درصد جمعیت فلسطینی ساکن آن هستند)، اوضاع او را به راه خواهد انداخت. او پیش از این نیز، هنگام دو کارزار انتخاباتی پیشین سال جاری، از این گزینش صحبت

کرده است. حتی اگر او سرِ کار نباشد، اردوگاه استعماری حامیِ او، دوباره این ایده را در جریان کارزار انتخاباتی آینده مطرح خواهد کرد. در هر حال، جناح مخالف او، یعنی "آبی-سفید" راست میانه مانعی ایجاد نخواهد کرد. رهبر این جناح، برنی گانتس، رئیس پیشین ستاد ارتش، چون نتانیاهو از ترامپ برای "قانونی کردن" شهرک‌ها تشکر کرده است. در مورد دره اردن و "بلوک" های بزرگ شهرک‌ها (که همگی در ناحیه C واقعند)، گانتس نیز چندبار اعلام کرده که باید این ناحیه ها را ضمیمه اسرائیل کرد.

بدین ترتیب، در وضعیتی که "روند صلح" اسرائیل-فلسطین به حالت مرگ مغزی گرفتار است، اسرائیل درصدد است کارزار فتح سرزمین ها را به طور منظم ادامه داده و جامعه فلسطینی ساکن ان را تکه تکه بکند. این پرسش کاملاً درست است که از سیاستِ ترامپ در خاورمیانه چه چیزی باقی خواهد ماند، یعنی از شناسائی عمل انجام شده اسرائیل از سوی واشینگتن در صورتی که ترامپ صحنه سیاست را ترک کند، چه باقی خواهد ماند؟ می توان تصور کرد که دولتی از حزب دموکرات شناسائی "قانونی بودن" شهرک ها یا الحاق جولان را لغو خواهد کرد. اما آیا او جرات خواهد کرد شناسائی رسمی اورشلیم (بیت المقدس) به عنوان پایتخت کشور و انتقال سفارت را نیز الغا کند؟ با توجه به سنگینی نمادین این امر در ایالات متحده و وعده های مکرر چند رئیس جمهور برای انجام این کار، این کار کمتر امکان پذیر به نظر می رسد.

ضدیت فزاینده دموکرات های آمریکائی

باوجود این، تاثیرات سیاست ترامپ در داخل ایالات متحده نیز بیش از پیش پدیدار می شود. و این وضع همیشه به سود اسرائیل نیست. به ویژه، افزایش حمایت از سیاست استعماری اسرائیل موجب بالارفتن ضدیت فزاینده و فعال در درون حزب دموکرات شده است. بحث و جدل های اخیر میان نامزدهای دموکرات برای انتخابات آینده ریاست جمهوری آمریکا نشان داد که این گرایش و سخنگویانش (به ویژه برنی ساندرز و الیزابت وارن)، با موفقیت روبرو هستند؛ این نکته موجب هراس دستگاه حزب شده و آن ها برای جلوگیری از پیروزی یکی از این افراد در انتخابات مقدماتی درون حزبی ضدحمله ی شدیدی را آغاز کرده اند. با همه این ها، هر ابتکار جدید ترامپ، که با تحسین اکثریت طبقه سیاسی اسرائیل مواجه می شود، پایه دموکرات و به ویژه جوانان را از پشتیبانی اسرائیل دور می کند.

درماندگی و تسلیم اروپا

اما در مورد اروپا، اگر بگوئیم که طبق یک نظر سنجی، درماندگی تسلیم آمیز آن "بدتر از جنایت و خطا" است، و حتی فراتر از آن. گرچه پس از اظهارات مایک پومپئو، فدریکو موگارینی، از طرف اتحادیه اروپا موضع رسمی اروپائیان را یادآوری کرد:

"هر نوع فعالیت مستعمره سازی [در سرزمین های اشغالی به دست اسرائیل] پیرو قانون بین المللی غیرقانونی بوده و راه حل مبتنی بر دو دولت و چشم انداز صلحی پایدار، برپایه ی قطع نامه 2334 شورای امنیت را از بین می برد."

و نیز گرچه یک هفته پیش از آن، دیوان داوری اتحادیه اروپا با حکمی اسرائیل را ملزم به برجسب زدن محصولات سرزمین های اشغالی کرد، مشکل است که بپذیریم که اروپا واقعا خواهان اجرای حقوق بین المللی در خاورمیانه است. زیرا این اظهارات و احکام از یک قرن و نیم پیش فراوان صادر شده، بی آن که پیامد عملی واقعی داشته باشد و در عمل به کشوری چون اسرائیل اجازه می دهد که طوری رفتار کند که گوئی چنین قوانین و تصمیماتی وجود خارجی ندارند. با در نظر گرفتن، مداخله های یک جانبه دولت ترامپ در مناقشه اسرائیل-فلسطین، می توانستیم تصور کنیم که اتحادیه اروپا قادر به استفاده از این اوضاع برای جا انداختن خود به عنوان موتور راه حلی پایدار برای این کشمکش است. یعنی، راه حلی که، به هر شکلی که باشد، بر شناسائی برابری حقوق و شرافت دو طرف متخاصم متکی باشد. متأسفانه، واقعیت این است که ملاحظه می کنیم که اتحادیه اروپا قادر نیست از مرحله ی "سخنان بی محتوا" فراتر رود.

<https://orientxxi.info/magazine/colonies-israeliennes-legalises-par-washington,3446>

* اندکی پس از انتشار این مقاله (به زبان فرانسه)، پسر بولسونارو، رئیس جمهور فاشیست مآب برزیل در سفری به اسرائیل، در کنار نتانیاهو از تصمیم پدرش برای انتقال سفارت برزیل به بیت المقدس صحبت کرد ولی این کار هنوز عملی نشده است. م

ضد صهیونیسم، یهودستیزی و ایدئولوژی استعماری

آلان گرش

برگردان: بهروز عارفی

در بحث و جدلی که در فرانسه پیرامون یهودستیزی به راه افتاده، اغلب، از دو بُعد این مسئله خبری نیست: این واقعیت که در نیمه نخست قرن بیستم، اکثریت یهودیان مخالف با صهیونیسم بودند (آیا آن ها نیز یهودستیز بودند؟)؛ و این که خصوصیت بارز جنبش صهیونیستی در منطق استعماری فتح و استقرار جای می گرفت.

در زیر بخشی از کتاب "اسرائیل-فلسطین، حقایق دربارہ یک کشمکش" * از نظرتان می گذرد.

«فراموش نکنیم که صهیونیسم تنها یکی از پاسخ های ممکن به "مسئله یهود" بود که [آن هم] زمانی دراز در اقلیت ضعیف قرار داشت. از اواخر قرن نوزدهم تا قبل از جنگ جهانی اول، اکثریت بزرگ یهودیان اروپای مرکزی و روسیه "با پاهای شان رای دادند" و به غرب، از جمله آمریکا، سرزمین موعود بسیاری فقیران و بی خانمان ها مهاجرت کردند. دیگران که عده شان زیاد هم هست، در محل زندگی شان ماندگار شدند و با جمعیت در آمیختند. از سال 1880 و علی رغم آنتی سمیتسم (یهودستیزی) بر تعداد ازدواج های مختلط بین یهودیان آلمان افزوده می شود به طوری که بین 1910 و 1929 این نسبت از 9/16 به 59 درصد افزایش می یابد. در فرانسه نیز این "تجانس" سرعت می گیرد. شرکت فعال یهودیان در جنبش های انقلابی فراملی، از جمله سوسیالیستی و کمونیستی که برادری جهانی را تبلیغ می کردند پاسخ دیگری بود از جانب یهودیان در برخورد به تبعیض هایی که نسبت به آنان اعمال می شد. مذهبیبون نیز به نوبه خود صهیونیسم را رد می کنند زیرا معتقدند که دولت یهود نمی تواند دوباره تشکیل گردد و معبد [مقدس] نمی تواند جز با ظهور منجی قد برافرازد.

تردیدهای آلبرت انیشتن

صهیونیسم تنها جنبش اختصاصی یهودیان شرق نیست. در سال 1897 اتحادیه عمومی کارگران یهودی لیتوانی، لهستان و روسیه معروف به بوند (BUND) تشکیل می شود. این اتحادیه تا سال 1930 با صهیونیسم رقابت می کند. این تشکیلات هویت ملی و سوسیالیستی به خود گرفته، بر پایه اصول طبقاتی برپا می شود و زبان ییدیش را به عنوان زبان ملی انتخاب می کند. آنان با الهام از تره‌های کسانی که به "مارکسیست های اتریشی" معروف اند، طرفدار خودمختاری سیاسی-فرهنگی بودند. بوندیست ها [برعکس صهیونیست ها] تاکید می ورزند که ما را با "نخلستان ها و تاکستان های فلسطین کاری نیست" و توده های یهود باید "هر جا که هستند" به مبارزه برای رهایی دست بزنند. آن ها همبستگی کارگران یهودی و طبقه کارگر بین المللی را تبلیغ و میهن پرستی گالوت (Galout) یعنی "تبعید" را در مقابل وطن پرستی صهیونیستی قرار می دهند. این جنبش که امروز به فراموشی سپرده شده، صفحات پرافتخاری در تاریخ اروپای مرکزی ثبت کرده که از آن میان می توان به نقش این جنبش در قیام گتوی ورشو در 1943 اشاره کرد. این جنبش سرانجام در لهستان به دست نازی ها و در شوروی به دست کمونیست ها نابود شد که مواضع شان نسبت به "مسئله یهود" بنا بر سیر حوادث و جابجائی دکترین ها تغییر می کرد. شوروی در رقابت با صهیونیسم، حتی تا تشکیل یک جمهوری خودمختار یهود "بیروبیجان" (Birobidjan) در انتها الیه شرقی سیبری پیش رفت.

ایجاد دولت اسرائیل پیروزی جنبش صهیونیستی است که یهودستیزی هیتلری و نسل کشی علیه یهودیان آن را امکان پذیر کرد. این دولت نسبت رو به افزایشی از یهودیان جهان را (هر تعریفی که از واژه یهودی داشته باشیم) متشکل می کند. اما این نسبت هرگز از 40 درصد تجاوز نمی کند. صدها هزار نفر از یهودیان ترجیح دادند که در آمریکا و اروپا مستقر شوند، هرچند اسرائیل بتواند بخش مهمی از آنان را به نفع دیدگاه های خود بسیج نماید. آنان به درستی در نیویورک و پاریس بیشتر احساس امنیت می کنند تا در تل آویوو بیت المقدس. آیا باید از پیروزی این ناسیونالیسم تنگ نظرانه حول یک دولت شادمان بود؟ آلبرت انیشتن می نوشت: "درکی که من از جوهر اصلی یهودیت دارم با ایدهء یک دولت یهودی با مرزهای مشخص، با ارتش و به هر حال نوعی قدرت دنیوی مغایر است. هر قدر هم که این دولت متواضع باشد، من از خسارت های درونی که دنبال خواهد آورد می ترسم، خصوصا از رشد یک ناسیونالیسم تنگ نظرانه در صف های خودمان. بازگشت به یک ملت، به مفهوم سیاسی کلمه به معنای روی گردانیدن از معنویت جامعه مان است، معنویتی که نبوغ پیامبران مان را مدیون

ماکسیم رودنسون معتقد است که "صهیونیسم [به هیچ رو] نتیجه قطعاً، الزامی و محتوم استمرار یک هویت یهودی نیست. فقط یک گزینش است." و این گزینش نه تنها مانند هر ایدئولوژی ناسیونالیستی دیگر قابل نقد است بلکه همچنین، به خاطر این که هدف آن - یعنی ایجاد دولت یهود- جز با خلع ید از فلسطینی ها ممکن نیست. صهیونیسم به طور کامل در بطن یک ماجرای استعماری قرار دارد که شرط اصلی پیروزی آن است. و همین خطای اصلی آن بوده و خواهد بود.

بدون هیچ وجه اشتراکی با آن چه "شرق" نامیده می شود

در ایثار و آرمان گرایی شماری از مبارزان صهیونیست جای شک و تردید نیست. اگر فرض کنیم که یک جوان یهودی در 1926 قدم به سرزمین موعود می گذارد، او می تواند چنین بنویسد: "من به خود می بالم زیرا از روز ورود به فلسطین، خود را از پوسته آلوده دیاسپورا [یهودیان مقیم خارج از فلسطین] جدا کرده و به بهترین وجهی پالایش یافته ام. من به دنبال یک وطن بودم، می خواستم با دیگران برابر باشم و مثل آنان به بودنم در فلسطین بالم. از لحظه ای که قدم به سرزمین اجدادی ام گذارده ام، با اروپا و آمریکا قطع رابطه کامل کرده ام" این جوان اسمش را به شئیم شالوم تغییر داده خواهد گفت: "من عبرانی ام و نامم عبری است زیرا از کشور عبرانیان ریشه می گیرم."

به رغم یک مرام نامه سوسیالیستی - و گاهی به دلیل آن - صهیونیست ها به استعمارگران مستقر در الجزایر و آفریقای جنوبی شباهت داشتند که معتقد پیشبرد تمدن در برابر "اهالی وحشی" محل بودند. صهیونیسم در فلسطین، با وجود اشکال ویژه، در دو زمینه با جنبش استعماری در پیوند است: در رفتارش نسبت به اهالی بومی و وابستگی اش به یک متروپل (کشور استعماری)، مثلاً بریتانیای کبیر (حداقل تا سال 1945). وانگهی در آن زمان استعمار تداعی منفی امروز را نداشت. تئودور هرتزل به سسیل رودز (Cecil Rhodes) یکی از فاتحان بریتانیای آفریقای جنوبی می نوشت: "برنامه من یک برنامه استعماری است" زئو ژابوتینسکی از رهبران جنبش صهیونیستی تجدیدنظرطلب به نوبه خود شادمان بود که "خدا را شکر که ما یهودیان هیچ چیز مشترکی با آن چه "شرق" می نامند نداریم. ما باید به یاری کسانی از میان مردم بشتابیم که بی سواد بوده و در سنت ها و قوانین روحانی عقب مانده شرقی غرق اند. ما در وهله اول

[البته] به خاطر "بهروزی" ملی خود و سپس برای ریشه کن کردنِ تمام آثار "روح شرقی" از فلسطین به آن جا می رویم. "مردخای بن هیلل هاکومن (Mordechai Ben Hillel Ha Cohen) از یهودیان مستقر در بیت المقدس می نویسد: "ما متمدن ترین ساکنان فلسطین بوده و کسی قادر به رقابت با ما در عرصه فرهنگ نیست. بیشتر بومیان، روستائی و بادیه نشین اند و از فرهنگ غربی بویی نبرده اند. زمانِ درازی لازم است تا آن ها زندگی بدون غارت، بدون دزدی و بی مفسده های دیگر را فراگرفته و از عریانیِ خود و برهنگیِ پاهای شان خجالت بکشند و شکلی از زندگی را انتخاب نمایند که مالکیت خصوصی در آن جریان داشته باشد. برای کشیدن جاده ها، اسفالت خیابان ها، ساختن مدرسه ها و مراکز نیکوکاری و دادگاه های به دور از فساد زمان لازم است." اما "روح شرقی" مرموز ظاهرا در مقابل ده ها سال تمدن مقاومت می کند، موشه کاتساو** (Moshé Katsav) رئیس جمهوری اسرائیل در ماه مه 2001 اعلام می کند: "میان ما [یهودیان] و دشمنان ما نه در لیاقت ها و توانائی ها بلکه در موارد اخلاقی، فرهنگی، جنبه های مقدس زندگی و وجدان نیز شکاف عظیمی وجود دارد، [...] آن ها در این جا همسایه های ما هستند ولی گوئی در چندصد متری ما کسانی زندگی می کنند که از قارهء ما نیستند و به کهکشان دیگری تعلق دارند." راستی با این اوصاف، این فلسطینی ها را هم می شود آدم نامید؟

فلسطینی ها به مثابه حیوانات وحشی

به دنبال شورش های یافا در 1921، یک کمیسیون تحقیق بریتانیائی نوشت که این جنبش به هیچ رو کشتار ضد یهودی نبوده بلکه قیام کنندگان از صهیونیسم بیزارند و نه از یهودیان. ارگان یهودیان بریتانیا، "جویش کرونیکل" (Jewish Chronicle) در پاسخ، با لحنی اعتراضی نوشت: "تصور کنید که حیوانات باغ وحش از قفس های خود بیرون آمده و چند تماشاگر را بکشند و کمیسیون تحقیق در مورد علل حادثه به این نتیجه برسد که دلیل وقوع فاجعه این است که حیوانات قربانیان شان را دوست نداشته اند. گوئی وظیفهء مدیریت باغ وحش این بوده که حیوانات در قفس نگهدارد و مطمئن باشد که درهای قفس ها بسته است." چه صراحتی! فرانز فانون (Franz Fanon) روانپزشک اهل جزیره های آنتیل که به انقلاب الجزایر پیوست در کتاب مشهور "دوزخیان روی زمین" در 1961 می نویسد: "زبان استعمارگر هنگامی که از استعمارشده حرف می زند، زبان جانورشناسی است. در این زبان از حرکات خزنده زردها، از بوی بد شهر بومیان، از گله ها،

از بوی گند، از تکثرِ سریع، از درهم لولیدن و از حرکت دست و پا [به جای صحبت کردن] استفاده می شود. استعمارگر آن گاه که می خواهد خوب تشریح کرده کلمات مناسب پیدا کند، دائما به حیوانات استناد می کند.

تسخیر اراضی و "پس راندن" بومیانِ محلی بعهده‌های استعماری جنبش صهیونیستی را نشان می دهد. یکی از گردانندگان این جنبش از سال های 1910 اذعان دارد که "مسئلهء [موجودیت] عرب ها با تمام حدتش از همان اولین مرحلهء خرید زمین ها آشکار شد، هنگامی که من موظف به اخراج اهالی عرب جهت استقرار برادران مان به جای آن ها شدم. بادیه نشینان عرب آن شب، پیش از آن که مجبور به ترک دهکده شمسین شوند، دور چادرِ محل گفتگو جمع کرده بودند، ناله های محزون شان به رغم گذشتِ زمان طولانی هنوز در گوش های من طنین انداز است. [...] قلبم به هم فشرده می شد. من فهمیدم که بادیه نشینان تا چه اندازه به زمین خود دلبستگی دارند." استعمارگران یهودی، با اخراج عرب ها وجب به وجب آن ها را عقب رانده، زمین ها را غصب می کنند.

بن گوریون به خوبی آگاه است که هیچ مصالحه ای میسر و امکان پذیر نیست: "همگان روابط بین عرب ها و یهودیان را مشکل آفرین می دانند ولی هیچ کس متوجه نیست که این مشکل حل نشدنی است. راه حلی وجود ندارد. شکاف عمیقی دو جامعه را از هم جدا می سازد. [...] ما می خواهیم که فلسطین [میهن] ملتِ ما باشد و عرب ها دقیقا همین را می خواهند". اسرائیل زانگویل (Israel Zangwill) یکی از نزدیکان تئودور هرتزل، هم زمان با جنگ جهانی اول در مطبوعات انگلیسی توضیح می دهد که: "اگر بتوانیم با پرداخت خسارت، از 600 هزار عرب فلسطینی سلب مالکیت کنیم یا اگر موفق به قانع کردن آنان به مهاجرت به عربستان شویم، چون آن ها به راحتی نقل مکان می کنند [عجب!]، بزرگترین مشکل صهیونیسم حل خواهد شد". هرتزل در یادداشت هایش در 1895 اعتراف می کند که "ما باید زمینِ آن ها را با زبان خوش تصاحب کنیم. سلب مالکیت و انتقال افرادِ فقیر باید، هم مخفیانه و هم با احتیاط انجام گیرد." این عملیات در مقیاس وسیعی در 1947-49 به اجرا درآمد.

پشتیبانی ضروری لندن

این واقعیتی است که یهودیان از یک "متروپل" نمی آیند. آن ها از کشورهای مختلف می آیند و "بازگشت" به روسیه یا لهستان را نمی توانند در مد نظر داشته باشند. درست مانند اروپائیان سفید مستقر

در امریکا که غالباً پروتستان بودند و پس از تلاش برای نابودی سرخ پوستان - که البته تا حدی هم موفق شدند - آنان را در اردوگاه های تحت محاصره (که "رِزِرو [منطقه حفاظت شده] خوانده می شد) محبوس کردند. ولی با وجود این، فراموش نکنیم که جنبش صهیونیستی، به هر حال از پشتیبانی لندن برخوردار بود و بدون چنین پشتیبانی، با شکست مواجه می شد؛ بدین ترتیب تنها در یک دهه استقرار قیمومت بریتانیا، 250 هزار نفر (بیش از دو برابر دهه قبل) به فلسطین مهاجرت کردند. آرتور وُچوپ (Arthur Wauchope) کمیسر عالی بریتانیا که از 1931 به بعد در بیت المقدس مستبدانه حکومت می کرد می نویسد: "طی دوران خدمت در فلسطین، تشویق مهاجرت و اسکان یهودیان را وظیفه خود دانسته و هدفی جز تضمین امنیت ایشان نداشتم". وانگهی، او از "حماسهء بزرگ" استعمار صحبت می کند. بدون پوشش بریتانیا، نه مهاجرت، نه خرید زمین و نه ایجاد ساختار دولتی، امکان پذیر نبود. البته گاهی اختلاف منافع بین یی شوو (جماعت یهودی فلسطین) و لندن پیش می آمد، ولی حداقل تا سال 1939، این اختلافات ثانوی بود.

این "ائتلاف" از آن چه من "همانندی فرهنگی" می نامم، سود برد. مثالی می زنم. در پی شورش های خشونت بار سال 1929 در فلسطین، مسئولین متعدد انگلیسی در محل و یا در بریتانیا به لزوم تغییر سیاست یعنی محدود کردن مهاجرت و کاستن از خرید زمین ها پی بردند. وزارت مستعمرات در اکتبر 1930 در یک "کتاب سفید" همین مواضع را تشریح کرد؛ ولی وایزمن به تمام آشنایانش متوسل می شود، بن گوریون به رئیس دولت بریتانیا مراجعه کرده، ضمانت نامه آزادی مهاجرت و خرید زمین ها را دریافت می کند که از طرف عرب ها "نامه سیاه" نام گرفت. نخست وزیر بریتانیا حتی با شخص اول صهیونیست ها درباره امکان اعطای حق تقدم به یهودیان در قراردادهای و توافق ها بحث می کند، ولو به قیمت کنارگذاشتن اصل برابری (برخورد برابر بین یهودیان و عرب ها) باشد که علناً اعلام شده بود.

این موفقیت چشم گیر مدیون مردم داری و مناسبات جنبش صهیونیستی، و تماس های سیاسی و شناخت از نظام سیاسی بریتانیا است. صهیونیست ها در ارائه و فهماندن خواست های شان از موقعیت بهتری برخوردار بودند تا نمایندگان عرب یا فلسطینی، که فرهنگ، سنت ها و طرز گفتگو و مذاکره شان برای اروپائیان بیگانه بود. صهیونیست ها خود غربی هائی بودند که با غربی ها مذاکره می کردند. آن ها در هر مرحلهء مناقشه از این امتیاز استفاده کرده و می کنند.

اگر اصطلاح ماکسیم رودنسون را به کار ببریم، اسرائیل یک "پدیده استعماری" است. این کشور همانند استرالیا و آمریکا از یک تسخیر، سلب مالکیت بومیان به وجود آمده است. اما بر عکس آفریقای جنوبی عصر آپارتاید، "یک جامعه استعماری" نیست که برای ادامه زندگی به "بومیان" نیازمند باشد. از طرف دیگر، با این که اسرائیل بر بی عدالتی بنیاد شده، اما دیگر توسط جامعه جهانی و سازمان ملل به رسمیت شناخته شده است. این فکر که برخی ها در سر داشتند و هنوز هم دارند که گویا می توان اسرائیلی ها را "اخراج" کرد و به "کشورهای خودشان" فرستاد، نه از نظر اخلاقی قابل دفاع است و نه از نظر سیاسی واقع گرایانه. نمی توان یک بی عدالتی را با بی عدالتی دیگر ترمیم کرد. لذا از این پس، بر روی سرزمین مقدس دو ملت زندگی می کنند، یکی اسرائیلی و دیگری فلسطینی. می توان مثل برخی از روشنفکران فلسطینی و اسرائیلی آرزو کرد که هر دو در یک دولت واحد گرد هم آیند، ولی این یک اتوپی زیباست که نسل ما تحقق آن را نخواهد دید. و به هر حال، نمی توان هیچ راه حلی را به صورت یک جانبه، نه به فلسطینی ها و نه به اسرائیلی ها، تحمیل کرد.

توضیحات مترجم:

* - اسرائیل، فلسطین؛ حقایق درباره یک کشمکش

آلن گرش

مترجم: بهروز عارفی انتشارات خاوران، پاریس، 2001

متن کامل این کتاب در سایت لوموند دیپلماتیک فارسی در دسترس علاقمندان است:

<https://ir.mondediplo.com/article2410.html>

** - یادآوری این نکته خالی از طعنه نیست که موشه کاتساو، این "معلم اخلاق" در اواخر دوره ریاست جمهوری اش به "تجاوز جنسی" متهم شده، معلق شد. در سال 2010 وی به اتهام "تجاوز جنسی" محکوم شده و از سال 2011 تا 2016 را در زندان "سپری" کرد!

آینده فلسطین در غزه رقم می خورد.

مصاحبه اختصاصی با لیل شهد

ندا یافی، اوریان بیست و یکم، ۱۷ ژوئیه ۲۰۱۸

مصاحبه بی پرده لیل شهد، سفیر پیشین فلسطین در پاریس و اتحادیه اروپا در بروکسل با مجله اینترنتی اوریان بیست و یکم. او با پرهیز از زبان قالبی و بدون تابو از انتفاضة مسالمت آمیز غزه، روند اسلو، مستعمره سازی ها، طرح «کلان شهر اورشلیم»، تضعیف دستگاه حاکم فلسطینی و خطر تغییر جهت مواضع عرب ها، صحبت می کند. او مناقشه با اسرائیل را در درازمدت بررسی کرده و با قاطعیت یادآوری می کند که مسئله پناهندگان، همچنان مسئله مرکزی است.

ندا یافی - فلسطین در مرکز مسئله قرار دارد. من نمی توانم از «درگیری اسرائیل-فلسطین» صحبت کنم؛ یک درگیری بین دو حریف اصلی رخ می دهد. درحالی که ما یک «حریف» ساده نیستیم. ما خلقي هستیم که از هفتاد سال پیش، در برابر یک قدرت اشغالگر استعماری قرار داریم. حتی اگر از واژگان سازمان ملل متحد استفاده کنیم، «مسئله فلسطین» آنچنان که می خواهند به ما بقبولانند، از سال ۱۹۶۷ شروع نشده است. این «مسئله» در سال ۱۹۴۸، از روزی آغاز شد که طرح یک دولت ملی یهودی، جایگزین دولتی شد که قرار بود بریتانیایی ها برای استقلال آماده کنند، همان گونه که قیمومت فرانسه، لبنان و سوریه را برای استقلال آماده کرد. در سال ۱۹۱۷، هنگامی که بریتانیا اعلامیه بالفور را تهیه کرد و در نامه ای به لرد وایزمن از «ایجاد موطن ملی برای یهودیان» صحبت کرد، این کشور هنوز قیمومتی بر فلسطین نداشت. البته این اعلامیه نکته ظریفی

هم در بر داشت: «روشن است که هیچ اقدامی به عمل نخواهد آمد که حقوق مدنی و مذهبی جمعیت های غیر یهودی موجود در فلسطین را خدشه دار سازد».

چگونه امکان داشت که غیر از این باشد؟ در آن هنگام، کمتر از ده درصد جمعیت فلسطین یهودی بود. در مقابل ۹۰ درصد جمعیت غیر یهودی، برای یهودیان اولویت قائل می شدند. همان طوری که مونیک شُمیلیه-ژاندرو (Monique Chemillier-Gendreau)، بزرگترین حقوق دان فرانسوی این رشته، یادآوری می کند، این تصمیمی کاملاً بناحق است زیرا حاکمیت هر کشوری همواره به مردم آن کشور تعلق دارد. حاکمیت فرانسه مال مردم فرانسه است، روس ها نمی توانند بگویند که فرانسه به بلژیک ملحق خواهد شد. لبنان دارای حاکمیت است حتی اگر فردا سوریه لبنان را اشغال کند، هیچکس این عمل انجام شده را به رسمیت نخواهد شناخت، زیرا حاکمیت لبنان متعلق به مردم لبنان است و نه به رژیم یا حکومتی دیگر. اما، با وجود این، در مورد فلسطین، کسی درباره «موطن ملی یهودی» که در سال ۱۹۴۸ دولت اسرائیل شد، با خلق فلسطین مشورت نکرد.

برای جلوگیری از درازی کلام، وارد جزئیات رویدادهایی که بر تاریخ فلسطین بین ۱۹۱۷ و ۱۹۴۷ اثر گذاشتند، نمی شویم. اما قراردادن پدیده ها در جایگاه تاریخی آن ها واجد اهمیت اساسی است. مسئله فلسطین با سلب مالکیت زمین به دست جنبش صهیونیستی آغاز می شود (نمی توان از اسرائیل صحبت کرد چرا که هنوز این کشور وجود نداشت) و این کار از طریق پاکسازی قومی برنامه ریزی شده و با هدف انتقال کشوری با اکثریت عرب، با ساکنان مسیحی، مسلمان و یهودی غیر صهیونیست به دولت ملی یهودی انجام شد. جنبش صهیونیستی که کاملاً سازمان یافته بود، محصول اروپایی آن دوران است. رهبران آن کیستند؟ تئودور هرتسل، داوید بن گوریون، خائیم وایزمن، مناheim بگین، شیمون پرز... همه این ها اروپایی هستند. آنان از لهستان، لیتوانی، آلمان، اتریش و فرانسه می آیند و در نتیجه در محافل اروپایی، چون ماهی در آب شنا می کنند. در آن هنگام که بریتانیا و فرانسه ی پیروزمند جایگزین امپراتوری عثمانی می شوند، اینان قادرند همه این کشورها را در کنار خود بسیج کنند. این جریان پیش از کشف نسل کشی هولناک رخ می دهد. در سال های دهه ۱۹۲۰ قرن بیستم هستیم و فلسطینیان - از جمله بسیاری از اعضای خانواده مادری من- هنوز ساده لوح بودند؛ آن ها هرگز نمی توانستند تصور کنند که بریتانیا کشورشان را به این شکل به یک اقلیت کوچک واگذار خواهند

کرد.

در آغاز، رهبري ملي فلسطين تصور مي کرد که در کنفرانس هاي لندن، پاریس و بیت المقدس، قادر به توضیح اوضاع و تاکید بر بي عدالتي از راه هاي غير خشونت بار خواهد شد. به هر حال، يهوديان، مسيحيان، مسلمانان همواره در کنار هم زیر سلطه امپراتوري عثماني زندگي کرده بودند. لذا آن ها دست به شورش نزدند. شورش مسلحانه در فلسطين در سال ۱۹۳۶ شروع شد و نیز مقاومت بدون خشونت با اعتصاب عمومي تاريخي که شش ماه طول کشید. موتور آن روستائيان بودند. آن ها در مقایسه با طبقه اشراف و بورژوازي فلسطين که به خاطر منافع خاصي با بریتانیائي ها نزدیک یا حتي وابسته بوده و در نتیجه حاضر به مدارا با آن ها، بسیار هشيار تر بودند. و چرا روستائيان؟ زیرا جنبش صهیونیستی با تصاحب زمین ها کشاورزان را بیرون مي راندند. يهوديان در جستجوی مکاني بودند که جایگزین کشورهایي شود که در آن ها از پوگروم ها* رنج برده بودند، نظیر روسیه تزاری یا اروپاي شرقي و البته زمان درازي پیش از قتل عام يهوديان در آلمان که اوج بربریت بود.

جنبش صهیونیستی همزمان با دیگر جنبش هاي ملي گرای اروپائي در قرن نوزدهم ایجاد شد. در آن هنگام، اکثریت يهوديان ایالات متحده را برای مقصد انتخاب مي کردند تا این که آمریکا در سال هاي دهه ۱۹۲۰ سهمیه بندي هاي سختي قائل شد. برخی از يهوديان در آن زمان، به فلسطين نیز مهاجرت کردند، گرچه جنبش صهیونیستی امکان هاي دیگری برای دولت جایگزین پیشنهادي نظیر آرژانتین یا اوگاندا را در نظر گرفته بود. اگر آخرسر فلسطين را برگزیدند، به این دلیل بودند که بریتانیا منافعش را در آن مي دید و نه فقط به خاطر ارتباط آن سرزمین با عهد عتیق [کتاب مقدس]. مالکان يهودي مثل لرد روجیلد (شهروند فرانسوي) در فلسطين زمین خریده بودند و نخستین کاری که کردند، اخراج دهقانان فلسطینی از روی زمین برای عرضه انحصاری کار به يهوديان بود. در دوران امپراتوري عثماني، روستائيان مالک زمین هائي که مي کاشتند، نبودند. آن ها زارعان سهم گيري بودند که برای اربابان فلسطینی، لبناني یا سوري کار مي کردند که در محل حاضر نبودند. آنان کاملاً آماده کار برای مالکان جدید بودند. اما، این مالکان درصدد ایجاد طبقه واقعي دهقانان و کارگران يهودي برای دولت آینده بودند.

اخراج دهقانان

یهودیان در کشورهای که زندگی می کردند ، به شکل طبقات اجتماعی شکل نگرفته بودند ، بلکه به صورت « جماعت ها » زندگی می کردند. در این جا بود که بن گوریون بصیرت به خرج داد و به این نتیجه رسید که باید دقیقاً از هیچ، حرکت کرد و ملتی خلق کرد. اگر شلومو ساند می نویسد که «خلق» یهود وجود ندارد (۱)، منظور او به درستی این است که اهالی یهودی یمن، فرانسه، آرژانتین یا آلمان از منظر قومی و فرهنگی متفاوت هستند و به خلق های متفاوت تعلق دارند.

ایدهء راندن دهقانان، ماکیاولی و فریبکارانه بود؛ این نظریه بسیار پیش از ۱۹۴۸ روند سلب مالکیت از فلسطینی ها را شروع کرد. بدین ترتیب که از همان سال ۱۹۲۰ در سوریه بزرگ که تحت سلطهء عثمانی ها قرار داشت ، مرزی وجود نداشت دهقانان اخراجی احساس نمی کردند که کشورشان تغییر کرده است. و نکهه [فاجعه] این است: سلب مالکیت کامل و فریبکارانه فلسطینیان. به یمن پژوهش های ولید خالدي، مورخ دریافتیم که طرح دالت (۱۹۴۷) برای تخلیه فلسطین از ساکنانش طراحی شده بود (۲) و بنا بر پژوهش های بنی موریس ، مورخ جدید اسرائیلی (که امروز «نادم» شده) روشن شد که بن گوریون دستور کتبی داده بود که تا حد ممکن، فلسطینی های بیشتری اخراج شوند تا کشوری با اکثریت عرب، به کشوری با اکثریت یهودی تبدیل شود.

در این جا با یک نسل کشی روبرو نیستیم - چنین ادعائی زیان رساندن به هدف فلسطینیان است- اما این رویداد، بدون تردید نخستین پاکسازی قومی قرن بیستم بود.

اخراج از سال های دهه ۱۹۲۰ شروع شد...

ن ی - فلسطینیان در سال ۱۹۲۰ در فلسطین ساکن شدند. فلسطینیان در سال ۱۹۲۰ در فلسطین ساکن شدند.

ل شهید - اخراج با بریتانیائی ها شروع شد. سپس، یهودیان خیلی زود تصمیم گرفتند که طرح تقسیم ۱۹۴۷ را بپذیرند، طرحی که به آن ها سهمی بیش از آن چه در تملک داشتند، می داد یعنی ۵۶ درصد سرزمین را، در حالی که کمتر از یک سوم جمعیت (۳۲%) را تشکیل می دادنده و فقط ۷% زمین ها را در اختیار داشتند. به این دلیل بود که فلسطینیان طرح تقسیم را رد کردند. در آن زمان، پدر بزرگ مادری من، جمال حسینی نماینده آن ها بود. سخنرانی او در سازمان ملل متحد در نوامبر ۱۹۴۷ در فیلم « فلسطین: تاریخ یک سرزمین » ساختهء سیمون بیتون ضبط شده است: «ما طرح تقسیم را نمی پذیریم، اما از یهودیان

دعوت می‌کنیم بیایند با ما زندگی کنند، ما آماده ایم انتخابات برگزار کنیم و هر شهروند حق یکسان در رای داشته باشد. ما کشوری دموکراتیک برای یهودیان، مسیحیان و مسلمانان بنیاد خواهیم گذاشت.» اما، آنان به یک معنی این کشور «لایک» را نمی‌خواستند، زیرا به دنبال یک دولت یهودی بودند. لذا فقط یهودیان طرح تقسیم را پذیرفتند با این ایده اولیه که در آینده سرزمین را گسترش دهند.

درست فردای طرح تقسیم ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷، میلیشای هاگانا، پیشگامان ارتش اسرائیل، اعلام کردند که به همه روستاهای سرزمین‌های واگذار شده به فلسطینیان حمله خواهند کرد. آن‌ها دهکده‌ها را از دم منفجر کردند، ۴۸۰ روستای فلسطینی به آتش کشیده شدند و اهالی را کشتار کردند. زیرا می‌بایست به هر قیمتی شده، آن‌ها را مجبور به رفتن می‌کردند تا تعادل جمعیتی کشور را که اکثریت عرب داشت به اکثریت یهودی تبدیل کنند. مادرم تعریف می‌کرد که چگونه پس از دیرپاسین (۳)، با بلندگو در شهرها و روستاها می‌گشتند و تهدید می‌کردند که: «اگر نمی‌خواهید سرنوشت دیرپاسین را پیدا کنید، بار و بندیل خود را برداشته و بروید». و آن‌ها رفتند. من دوباره تاکید می‌کنم که جنبش صهیونیستی مسحور مسئله جمعیتی بود. و امروز در سال ۲۰۱۸، ضربه روحی آن چه ۷۰ سال پیش در فلسطین رخ داده - نکهه - هنوز تازه است.

در ابتدا مهاجرت اجباری ۷۵۰ هزار فلسطینی که باید ۳۰۰ هزار جابجایی جنگ ۱۹۶۷ را هم به آن افزود، آن ضربه را تازه نگه‌میدارد. امروز، اکثریت فاحش جمعیت فلسطین در تبعید به سر می‌برد که در ۱۹۴۸ یا ۱۹۶۷ اخراج شده‌اند.

وسواس جمعیتی اسرائیل

اگر در اسرائیل، مسئله جمعیت یک مشغله ذهنی است، به این دلیل است که ترس دائمی جنبش صهیونیستی را تسخیر کرده و علت آن نسل‌کشی و پیش‌تر از آن، پوگروم‌های کشورهای اروپایی است و گمان می‌برند که تعداد جمعیت مناسب‌ترین پاسخ آن است. تعداد ساکنین در کشوری انحصاری. ناسیونالیسم (ملی‌گرائی) اسرائیلی‌ها افراطی است. اما، این ترس است نابودکننده، حتی اگر فکر می‌کنند که با اسلحه و بمباران می‌توانند از خود محافظت کنند. به نوبه خود ما هیچ مشکلی برای زندگی در یک کشور چند قومی، چند فرهنگی نداریم چرا که هراسی نداریم. از سوئی، در کشورهای عربی با یهودیان بسیار خوب

رفتار می شد، حتی به مثابه اقلیت، چرا که از میان آن ها وزیر، مدیر موسسه و مقامات بالا داشتیم، نظیر مشاور پادشاه مراکش، و زمانی که اروپا در وحشت اتاق های گاز به سر می برد، یهودیان در عراق یا لبنان نخبگان را تشکیل می دادند.

ن ی - - - - -
- - - - -

ل شهید - البته، زیرا یهودیان را «اهل کتاب» می شمارند (دین های یکتاپرست را مسلمانان اهل کتاب می خوانند). آن ها از یک بی خدا نفرت خواهند داشت اما نه از یک یهودی معتقد، در حالی که در کشورهای اروپائی، این احساس در بینش مسیحیت و «خداکشی»^{**} ریشه دارد. در اسلام موسی و همچنین عیسی را پیغمبر می دانند.

پس از ایجاد دولت اسرائیل، نوعی پس زدن یهودیان در جهان عرب دیده می شود زیرا مشکل بیعت دوگانه double allégeance^{***} به وجود آمده بود.

ن ی - - - - -
- - - - -

ل شهید - باید پذیرفت که از ۱۲ میلیون فلسطینی در جهان، ۷ میلیون نفر پناهنده هستند که در فلسطین، اردن، سوریه و لبنان پراکنده اند. اکثریت قابل ملاحظه آنان بی وطن هستند، مدرک هویتی ندارند به جز کارت «اداره سازمان ملل متحد برای پناهندگان فلسطینی در خاورمیانه» UNRWA که کارت هویت آن ها به حساب می آید. پناهندگانی هم وجود دارند که تابعیت کشورهای عربی، اروپا، آمریکا، استرالیا و کانادا را گرفته اند و در ضمن ملیت این کشورها، پناهنده فلسطینی مانده اند.

اسرائیلی ها از این که فلسطینی ها، پیرو قطع نامه ۱۹۴ مجمع عمومی سازمان ملل (دسامبر ۱۹۴۸) حق بازگشت را مطالبه کنند، وحشت دارند، در حالی که در همه جا، جامعه بین المللی این حق را به رسمیت می شناسد.

باید مرتباً یادآوری کرد که ریشهء مسئله، سال ۱۹۴۸ است، هر چند مدتی است که در این مورد صحبتی نشده است. همه چیز از آن جا شروع می شود. ما در چشم انداز صلح، از روی بزرگواری و با دغدغهء مصالحه، پذیرفتیم که دولت مان را به کرانه باختری رود اردن، بیت

المقدس شرقي و غزه محدود كنيم، مكاني كه بيشترين جمعيت فلسطيني در آن زندگي مي كنند. اين امر، به اين معني نيست كه بقيه سرزمين بخشي از فلسطين نبود. در حالي كه اسرئيلي ها از روسيه، اسپانيا، آلمان، فرانسه، يمن و مراکش آمده اند.

امروز، هفتاد سال بعد، يك خلق اسرئيلي وجود دارد. ياسر عرفات چهره اي تاريخي بود كه با داشتن حس مسئوليت و توانائي در سال ۱۹۸۸ در الجزيره گفت: ما راه حل همزيستي را مي پذيريم، ما مي پذيريم كه بر بخشي از ميهن مان، يعني کرانه باختر، باريكه غزه و بيت المقدس يك دولت ايجاد كنيم. ما يهوديان را از منازل شان بيرون نخواهيم كرد حتي اگر بر اساس طرح تقسيم، جليله و «مثلث» (فضاي بين جنين، طولكرم و نابلس) نيز به ما تعلق مي گرفت. درصورتی كه اين دولت فقط ۲۲٪ فلسطين را شامل مي گردد (در مقابل ۴۴٪ طرح تقسيم). باوجود اين، بنيامين نتانياهو و جنبش صهيونيستي كنوني حتي حاضر نيستند اين ۲۲٪ را بپذيرند. به همين دليل است كه آن ها با مستعمره هاي شان مرتبا زمين ها را به تدريج تصرف مي كنند.

روز جهاني پناهندگان البته منحصرآ شامل فلسطينيان نيست، . اما در جهان، هيچ مورد نماديني مانند ما وجود ندارد، يعني جائي كه بخش مهمي از يك جمعيت كه خود را به مثابه ملتي مي داند در اردوگاه هاي پناهندگان به سر برد. در همه جنگ ها پناهنده وجود دارد، در جنگ هاي ويتنام، در آفريقاي جنوبي، در بوسني، كوسوو، الجزاير و كامبوج نيز پناهنده وجود داشت. اما آنان به كشور خود بازگشتند. اما نه فلسطيني ها.

اسلو با مرگ رابين مرد

ن ي - فلسطيني ها در اسلو با مرگ رابين مرد
فلسطيني ها در اسلو با مرگ رابين مرد
فلسطيني ها در اسلو با مرگ رابين مرد
فلسطيني ها در اسلو با مرگ رابين مرد

ل شهيد - براي اين كه از تغيير بالقوه جمعيت مي ترسند. و اين كه دوباره وضعيت يك اقليت را مثل سال ۱۹۴۷ پيدا كنند. اما، براي فلسطيني ها، اين شناسائي امري اساسي است. هيچ رهبر فلسطيني نميتواند از اين حق بگذرد. البته پياده كردن اين حق خود امر ديگري است. هنگامي كه قرارداد اسلو را مذاكره مي كرديم، مخاطبي چون اسحاق رابين يافتيم، كه بسيار بيش از شيمون پرز، به حد كافي

مسئولیت را درک می کرد تا واقعا مذاکره کند.

پرز هر چند «عزیز دردانه» اروپائی ها، ولی اپورتونیست (فرصت طلب) بود و کورکورانه از آریل شارون پیروی کرد تا وزیر بماند. در حالی که رابین، شخصی که در گذشته دستور خرد کردن استخوان تظاهرکنندگان فلسطینی را در جریان انتفاضه داده بود، هنگام مذاکره، فردی جدی بود. او نقش میهن پرست اسرائیلی ای را داشت که واقعا در جستجوی صلح بود.

ن ی - □□□□ □□ □□ □□□□ □□ □□ □□□□ □□ □□□□

ل شهید - چنین فکر می کنم. و پس از او، اسلو مرد. به این ترتیب موضوعی که اسرائیلی ها را دیوانه می کند، مسئله پناهندگان است. هنگامی که در سال ۱۹۴۸ وارد سازمان ملل شدند، آنها مجبور شدند همه قطع نامه های آن سازمان را درباره فلسطین و اسرائیل که پیش از عضویت آنان تصویب شده بود، به رسمیت بشناسند. آن ها را به رسمیت شناختند، ولی هرگز اجرا نکردند. آن چه به ما مربوط است، ما می گوئیم: البته که ما ۶-۷ میلیون پناهنده را برنخواهیم گرداند، اما شناسائی حق بازگشت آن ها را می خواهیم.

ن ی - □□□□□□ □□□□□□ □□ □□□□□□ □□□□ □□□□□□□□.

ل شهید - در واقع. به همین دلیل بود که در طبا(۴) در سال ۲۰۰۱، فلسطینی ها و اسرائیلیان سه گزینش در برابر هر پناهنده قرار دادند: تاکید بر حق بازگشت خود به اسرائیل، پس از توافق اسرائیل، استفاده از حق بازگشت به دولت فلسطین یا انتخاب ماندن در محل اقامت خود پس از تایید کشور میزبان ضمن حفظ ملیت فلسطینی اش. دو مذاکره کننده ارشد یوسی بیلین، وزیر دادگستری وقت اسرائیل و نبیل شعث، مذاکره کننده اصلی فلسطین بودند و به همین دلیل این پرونده در آن زمان پیشرفت های زیادی داشت. نبیل شعث به یوسی بیلینی گفت: «ما نیاز داریم که شما با سوگند بپذیرید که قطعنامه ۱۹۴ را به رسمیت می شناسید، اما ما اجرای آن را برای همه پناهندگان نمی طلبیم» و یوسی بیلینی پاسخ داد: «و من از تو می خواهم که بگویی که آن را برای ۷ میلیون نفر به اجرا در نمی آوری. به سهم خود، ما حاضریم صدهزار نفر از پناهندگان لبنان را که از جنبه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اوضاع وخیمی دارند بپذیریم.» این چیزی است که نامش را «پارامتر کلینتون» گذاشتند، که ضروری ست روزی به آن رجوع شود.

این نکته از جنبه نمادین اهمیت داشت، زیرا این پناهندگان در خود اسرائیل جذب می شدند. به عقیده من، اکثریت آن ها مایل نخواهند بود که در کشوری ویژه یهودیان زندگی کنند. کافی ست به اوضاع فلسطینی های مانده در اسرائیل نگاهی بیافکنیم، عذاب واقعی ست.

غزه، مهد ناسیونالیسم

به همین دلیل، غزه اهمیت بسیار دارد. روزنامه نگاران از غزه، یعنی باریکه زمینی به وسعت ۳۵۶ کیلومتر مربع، صحبت می کنند بدون این که واقعا آن را بشناسند. هنگامی که مادرم کودک بود، غزه ساحلی بود که با پدرش در آن بازی می کرد و برای پرندگان تور می نهاد. مکان معرکه ای بود که به سختی چند هزار نفر در آن سکونت داشتند. سه شهر وجود داشت: غزه، خان یونس در جنوب و جبلیه در شمال. همین. اکنون، دو میلیون جمعیت دارد که اکثریت بزرگ آن ها پناهندگان شهرهای پیرامون غزه هستند که در سال ۱۹۴۸ ویران شدند. پناهندگان با پای برهنه می رفتند تا به نزدیک ترین محل خارج از اشغال اسرائیلی ها برسند. اهالی شمال در جلیله، به لبنان رفتند؛ ساکنان کرانه باختری به اردن رفتند؛ و ساکنان «مثلث» به غزه رفتند. بنابراین، غزه محل سکونت ۹۵٪ از پناهندگان روستاهایی است که در معرض دید آن هاست و آنان می توانند در آن سوی مرز با دوربین آن روستاها را ببینند. آن ها می بینند که روستاهای شان به کیبوتص یا موشاو تبدیل شده که برای آنها غیر قابل دسترسی است. در نتیجه، آن ها در زندانی با آسمان باز زندگی می کنند. آیا جای تعجب دارد که آنان دست به شورش می زنند؟

اهالی آن دوره فلسطین هنوز زنده اند، زیرا نکبه هفتاد سال پیش رخ داده و در نتیجه همه زنان و مردان بالای هفتاد سال، روستای شان را به خاطر دارند. روستای آن ها در برابر چشم آن هاست، هر چند نامش تغییر یافته است. اغلب می گویم: این یک مناقشه نیست، تراژدی یونانی ست. آیا شما، در جهان افرادی را می شناسید که کشورشان مقابل چشم شان باشد ولی آن ها نتوانند در آن قدم بگذارند؟ که ارتشی جلو آن ها را می گیرد؟ که اشغال و جنگ، جمعیتی را که بر روی یک سرزمین زندگی می کنند به دو نیم تقسیم کند.

غزه به صورت تمام و کمال شهر پناهندگان است. نام آن را «سوو توی فلسطینی»*** گذاشته اند. تراکم جمعیت در آن بالاترین میزان در جهان است. افراد، بر روی هم سوارند. ده ها کیلومتر اردوگاه پناهندگان را می بینید که در فقر زندگی کرده، از زمین، دریا و

آن‌ها را آغاز کرد. غزه در سال ۱۹۵۶ و نه در ۱۹۴۸، اشغال شد و تا آن زمان مصرغزه را اداره می‌کرد. به این جهت غزه هنوز این حافظهء مقاومت را حفظ کرده و هرگز از تلاش نیافتاده است. این مقاومت چه اسلام‌گرا باشد، چه ملی‌گرا یا کمونیست، اهمیت چندانی ندارد، غزه، جنبش مقاومت است. و آن چه شما در آن جا دیدید، با این جنبش فوق‌العاده که ۳۰ مارس، روز زمین آغاز شد و روز ۱۴ مه، روز نکهه ادامه یافت، کارآترین نسل، جوانان بین ۱۵ و ۲۵ سال است که می‌گویند: «ما نمی‌پذیریم که تحقیر شویم؛ الهام بخشان ما گاندی، نلسون ماندلا و مارتین لوتر کینگ هستند». آن‌ها در «کمیته برای بازگشت بزرگ» سازمان یافته‌اند. نخوت دونالد ترامپ آن‌ها را برانگیخت، ترامپی که با نقض حقوق بین‌المللی، که بیت‌المقدس شرقی را از ۵۱ سال پیش، سرزمین اشغال شده می‌شناسد، به تنهایی و به طور یک‌جانبه تصمیم گرفت که «اورشلیم پایتخت اسرائیل است» و سفارت آمریکا را بدانجا منتقل کرد.

تازه، از آن هم بدتر، او تصمیم گرفت تا کمک مالی به UNRWA آژانس سازمان ملل متحد برای کمک به پناهندگان فلسطین و امور آنها را قطع کند. و خانم سفیر او بی‌شرمی را به حدی رساند که گفت: «باید این آژانس را منحل کرد چرا که در توهم حق بازگشت شرکت می‌کند». ایالات متحده کمک ۶۵ میلیون دلاری را، که برای تغذیه پناهندگان در اردوگاه‌ها اختصاص داشت، حذف کرد. و در حالی که وزیر امور خارجه سویس همین موضع را می‌گرفت، کمیسر عالی سویسی آژانس، پیر کراهندبول - که مردی است فداکار و برجسته در زمینه کاریش - از کشورهای اروپایی دیدار می‌کرد و علیه امکان انفجار «ده داعش» در نتیجه چنین تصمیمی هشدار می‌داد. در واقع، ساکنان اردوگاه‌ها فقط از طریق کمک آژانس UNRWA زندگی می‌کنند. ۷۰ سال است که مدرسه‌ها، مدارس UNRWA است، درمانگاه‌ها، درمانگاه‌های UNRWA است و کمک به فقیرترین خانواده‌ها را UNRWA انجام می‌دهد.

دستگاه تبلیغاتی‌ها سبارا به حماس حمله می‌کند تا جنبش جوانان را ناحق قلمداد کند. اما، جوانان با تظاهرات خود به ترامپ پاسخ می‌دهند. هیچ‌کس در رسانه‌ها اشاره نکرد که یکی از دلایل کارزار آن‌ها همین بود. باید رمزگشایی را آموخت. ما با دو پدیده روبرو هستیم: هفتادمین سالگرد نکهه، اعلامیه آمریکا درباره بیت‌المقدس، و همچنین جنگ ترامپ و دوستانش علیه UNRWA. روز ۲۴ ژوئن کمیسیون کلیه کشورهای عضو در نیویورک برای بررسی چگونگی ادامه کمک بدون آمریکا برگزار شد. زیرا، آمریکا نخستین کمک‌کننده مالی سازمان

ملل بود.

به این دلیل ها، جوانان تصمیم گرفتند که سکان را در دست گیرند. آن ها حماس را رد می کنند زیرا در یازده سال حکومت، فقط به دنبال بلندپروازی های سیاسی و مالی اش بوده و برای اهالی غزه کاری نکرده است. جوانان همچنین آبروی تشکیلات خودمختار را برده اند زیرا معتقدند که فاسد است و یازده سال است، یعنی از زمان پیروزی انتخاباتی حماس در سال ۲۰۰۶، که پای این تشکیلات به غزه نرسیده است. متأسفانه، تشکیلات خود مختار اجازه داده که اروپائی ها و آمریکائی ها آن را به یک بازی نمایشی شرم آور بکشانند که بواسطه آن نتیجه انتخابات زیر سوال برده شد.

ن ي - حماس در انتخابات ۲۰۰۶ میلادی در غزه و نوار غزه پیروز شد...

سیمد ناظر! در آن هنگام، من سفیر فلسطین در اتحادیه اروپا بودم. و همه گواهی دادند که انتخابات در شرایط شفافی انجام شده است. یک سال بعد، حماس با کودتائی قدرت را با زور به دست گرفت. اگر اجازه داده بودند که حماس به صورتی دموکراتیک قدرت را در دست بگیرد، همه می توانستند حکومت او را داوری کنند. در حالی که حماس را به یک قربانی تبدیل کردند و آخر سر به او نقشی زیبا دادند. در آن حال حماس خود را بی قید و بند دید چون در مقابل نتیجه هیچ مسئولیتی احساس نمی کرد، زیرا که تشکیلات خودمختار، آمریکا و اروپا عملکرد او را بایکوت کرده بودند. با این همه، می توان در مورد اراده آنان در خدمت به اهالی غزه تردید کرد. پیروزی انتخاباتی آن ها بیشتر به اراده فلسطینی ها برای تنبیه فتح ارتباط داشت و نه پشتیبانی واقعی. این عقیده شخصی من است و من با بایکوت نتیجه انتخابات ۲۰۰۶ مخالف بودم.

قدرت ابتکار جوانان

از سوئی جوانان به تشکیلات خودمختار می گویند: «ما شما را نمی خواهیم، زیرا شما ما را رها کرده اید». ولی آن ها حماس را نیز مخاطب قرار می دهند: «با حملات احمقانه موشک های دست ساز، لوله هائی که پر از مواد شیمیائی کشاورزی می کنید و به شهرهائی نظیر سدروت که ساکنان آن غیرنظامیان بیچاره اند پرتاب می کنید، ما را در معرض انتقام جوئی ویرانگر قرار می دهید». در واقعیت، سه تهاجم پی در پی در ۲۰۰۸، ۲۰۰۹ و ۲۰۱۴ غزه را کاملاً ویران کرده و هزاران زخمی بار آوردند. اینان نه در میان رزمندگان حماس که در

گرفت و تا امروز ادامه دارد. سپس در سال ۱۹۸۷، انتفاضه دیگری در فلسطین رخ داد که باشکوه بود، چرا که بدون خشونت بود. انتفاضه دیگری در ۲۰۰۲ روی داد که شکوه کمتری داشت زیرا مسلحانه تر بود و اکنون باز انتفاضه بدون خشونت از سر گرفته می شود.

خوب ملاحظه می کنیم که حافظه خلق ها چقدر از مبارزه برای استعمارزدائی درس می گیرد. آن ها قدرت عمل بدون خشونت را درک می کنند. حتی در برابر این بدترین خشونت که اشغال نظامی ست. متأسفانه، جهان فقط تصویر کامیکازها (انتحاری ها) یا آدم کشان داعش را به یاد می آورد. آن ها خشونت دولت ها را نمی بینند، تروریسم دولتی را که اسرائیل بر غیرنظامیان روا می دارد، نیز نمی بینند. کسی جرئت نمی کند که آن ها را به عنوان تروریسم دولتی نکوهش کند. من به برکت این جوانان است که از نو تمایل به سخن گفتن پیدا کرده ام. آن ها به مبارزه معنی و جهت می دهند، امید را زنده می کنند.

ن ی - - - - -
- - - - -

ل شهید - مزخرف است. بازهم طبق معمول هاسبارا **** است. این تظاهرات ها کاملاً خود بخودی اند، آن ها ترجمان اراده مردمی هستند، حتی می توانم بگویم که علیه استابلیشمنت (دستگاه حاکمیت) فلسطینی، خواه حماس، خواه تشکیلات خود گردان، جهت گرفته است. آنان به ویژه جوان ها هستند که خانواده هایشان دورشان حلقه زده اند. اروپائیان از دیدن بچه های کوچک ناراحت می شوند، ولی نمی خواهند جنبه جشنواره ای این گردهم آئی ها را، جایی که جوانان چادرزده اند، پیک نیک می کنند، موسیقی پخش کرده و بازی می کنند، درک کنند. می خواهید این جوانان به کجا بروند؟ در کشوری در محاصره و بدون هیچ تفریحی؟ این، یادمانی شاد بود، پر از شادمانی زیستن. چرا فقط اسرائیل حق بزرگداشت هفتادسالگی اش را دارد، والبته با اجرای «فصل فرهنگی» در «گران پاله» در همین پاریس؟ آن جا، با امکانات موجود، اراده دوباره سر بلند کردن خلق فلسطین را که از روستاهای شان اخراج شدند، در روز روشن گرامی می دارند. این جوانان در مقابل دوربین ها، کلیدها را تکان داده و می گویند «خوب نگاه کنید، فراموش نکرده ایم». این جوانان به سخنان بن گوریون در سال ۱۹۴۸ اشاره می کنند که می گفت «سالمندان خواهند مرد و جوانان فراموش خواهند کرد» (۵).

ل شهید - بیشتر باید گفت سرکوبی جنایت کارانه! این انحراف همه رژیم های نظامی است که انسانیت مردم سرزمین اشغال شده را کاملاً سلب می کند و - شهادت استفاده از این واژه را داشته باشیم - به سوی تروریسم دولتی کشیده می شود ، به این خیال که طبیعت یک سرکوب جنایت کارانه می تواند جوانان دیگری را در بیت المقدس شرقی یا کرانه باختری از انجام کارزار های مشابه منصرف کند. اما هیچ کس گول نمی خورد. در هیچ جا، با گلوله واقعی به سوی غیرنظامیان غیرمسلح شلیک نمی کنند. همه کنوانسیون های بین المللی آن را ممنوع کرده است. به همین دلیل است که « عفو بین المللی » سازمان دیده بان حقوق بشر از جنایت جنگی صحبت کرده و حساب باز پس می خواهند.

به همین منظور نیز هم هست که ایالات متحده از شورای حقوق بشر بیرون می آید. زیرا در آن جا نشان می دهند که جنایت جنگی رخ داده است. مثل همان جنایت هائی که در سوریه رخ داده است. و در دیوان جنائی بین المللی آن ها را محاکمه خواهند کرد، زیرا بالاخره، تشکیلات خودمختار خواستار محاکمه شده است. باوجود این، تا کنون، پس از سه جنگ ما شکایت نکرده بودیم. چرا ؟ زیرا هر بار که ابوماذن (6) می خواست مسئله را در دیوان جنائی بین المللی مطرح کند - دونالد ترامپ و حتی باراک اوباما - به او می گفتند: «اگر مسئله را به دیوان جنائی بین المللی بکشانید، ما نمی توانیم در روند صلح به شما کمک کنیم و شما ما را درمخمسه قرار خواهید داد»، و در نتیجه او هم منصرف می شد. ضروری بود که همه امید های او نسبت به ایالات متحده قطع شود تا مسئله را به این دیوان بکشاند. بالاخره! فاتو بنسوده، دادستان کل در حال بررسی پرونده است و قرار است هیئتی برای بررسی بفرستد. البته، اسرائیل به آن هیئت، اجازه ورود نخواهد داد. اما، به حد کافی مدرک وجود دارد که بدون بازدید این هیئت نیز، بتوان جنایت ها را قضاوت کرد. برای اسرائیل، جنگ با حماس از طریق مباران هوائی بسیار آسان تر از مبارزه با جوانان بادیادک به دست است.

طرح آمریکا نمایشی مضحک است

ن ي - «عفو بین المللی» سازمان دیده بان حقوق بشر از جنایت جنگی صحبت کرده و حساب باز پس می خواهند.

ل شهيد - نمايش مضحكي است. اين بزرگترين كلاهبرداري قرن است. تنها كساني كه در اين « معامله » مورد مشاوره قرار نگرفتند، فلسطيني ها هستند. دونالد ترامپ با دامادش كوشنر و دوستش گرینبلات كه هر دو از مدافعان شهرک هاي مستعمره (كلني ها) هستند، با سعودي ها، اماراتي ها، بحريني ها، مصري ها، اردني ها مشورت کرده اند، اما نه با فلسطيني ها. در نتيجه، فلسطيني ها به هيچ وجه كوچک ترين علاقه اي نسبت به اين طرح نشان نمي دهند، و حتي مي توان گفت كه اين طرح توجه آن ها را نيز جلب نمي كند. حتي اقدامي هم نمي كنند تا از محتوای آن مطلع شوند زيرا اين وضع واقعا توهين آميز است. پس از هفتاد سال نكبه و ۲۵ سال مذاكرات پس از اسلو، فردي مثل دونالد ترامپ جرئت مي كند، بدون حضور طرف اصلي يعني فلسطيني ها از روند صلح صحبت كند؟ از نگاه من، كوشنر، گرینبلات و فریدمن اسرئيلي هستند. كوشنر مستقيما به كولوني بزرگ بيت ال كه چفت رام الله است، كمك مالي مي كند. خانواده او در بيت ال زندگي مي كند. اما، نكته وخيم تر اين است كه براي اولين بار فرايندي آغاز شده است كه كشورهاي عرب در اردوي دشمنان ما هستند.

عربستان سعودي، امارات متحده عربي، بحرين، مصر و متاسفانه اكنون اردن، در اردوگاه آمريكائي-اسرائيلي هستند.

من هرگز تصور نمي كردم شاهد چنين لحظه اي باشم. اين كه در گذشته، اين جا و آن جا، اقداماتي براي عادي سازي روابط با برخي كشورها نظير مراکش، لبنان... انجام شده باشد، چيز ديگري ست. اما نه بدین گونه: به صورت آشكار، كشورهايي در مورد فرايندي موضع مي گيرند كه فلسطيني ها اصلا در جريان آن نيستند، اين خيانت بزرگ است. روي واژه پافشاري مي كنم. و تازه من از كشورهاي عربي صحبت مي كنم و نه اروپا كه طبعي ست كه بيشتر از عرب ها عرب نيستند! ترامپ به هر حال اروپا را نمي خواهد. قاعده يك جانبه گري چنين است؛ او نه سازمان ملل را مي خواهد، نه ناتو را و نه G۷ (۷ كشور بزرگ) را. و حالا، همدست پيدا کرده، «دست نشانده و زيردست»، يعني كشورهايي كه به يك شكلي بدهكار هستند. از خود مي پرسيم كه محمد بن سلطان از كجا مي آيد، فردي كه بالاخره پادشاه كشوري خواهد شد كه اماكن مقدس سني هاي سراسر جهان در آن قرار دارد. و او مي خواهد طرح صلحي را بپذيرد كه بيت المقدس را پايخت انحصاري اسرئيل مي شناسد؟ بيت المقدس(اورشليم) كه سومين مكان مقدس اسلام سني است؟

ل شهيد - من هم واقعا از خود مي پرسم. آيا اوترقي اش را در ازاء خدمتي كه بعد ها به آنها خواهد كرد، مديون آمريكائي هاست ؟ زيرا پيش بيني نشده بود كه او وليعهد شود. آمريكائي ها نسبت به شاهزاده محمد بن نايف نظر خوبي داشتند و او روابط خوبي با باراك اوباما داشت. پس از سوءقصد هاي ۱۱ سپتامبر، به خاطر همكاري هاي با ارزشش مورد تمجيد قرار گرفت. با اين همه، در عرض ۲۴ ساعت او را كنار گذاشتند و ناگهان، محمد بن سلمان وليعهد شد. شايد او را براي ايفاي نقشي كه امروز بازي مي كند، آماده کرده بودند ؟ اما، فكر نمي كنم كه مردم عربستان اين مواضع را بپذيرند.

ن ي - ...

ل شهيد - من گمان نمي كنم كه سعودي ها تا اين حد ابله باشند كه اين فضيلت ناگهاني ضدفساد را باور كنند، در حالي كه همه واسطه هاي قراردادهاي كلان بدون استثنا در اين فساد غرق بودند و در هر قراردادي با غرب، در مورد خريد اسلحه و كالاهاي ديگر، كميسيون دريافت مي كردند. برخلاف تصور افكار عمومي اروپائي كه با شرايط داخلي عربستان آشنا نيستند، سعودي ها ملتي هوشمند و آموزش ديده اند. مردم سعودي به درستي نقاط قوت كشورشان، وزنه نفت با وجود كشف نفت آمريكا، جاگه عربستان سعودي در ژئواستراتژي جهاني و موقعيت آن به عنوان محافظ مكان هاي مقدس اسلامي را مي شناسند. آن ها نسبت به تصميمات صوري نظير رانندگي زنان ساده لوح نيستند، به ويژه كه محمد سلمان آن چه را كه با يك دست مي دهد، با دست ديگر پس مي گيرد، مثلا با زنداني كردن فعالان حقوق بشر.

آخرسر، او نخستين سفر خود را به آمريكا اختصاص داد و دو هفته در آن كشور گذراند كه براي يك ديدار رسمي مسئله اي جزئي هرچند ناشايست اما بسيار گويا است... و در طول اين دو هفته، او با لابي طرفدار اسرئيل ديدار كرد و نه با نمايندگان پيشرو جامعه يهودي، نه با گروه جِي استريت J Street (۷)، و دوستان اوباما، نه ، عمدتا با دوستان ترامپ، با انجمن آيپاك American Israel Public affair Committee، ملاقات كرد. و گويا گفته است: « فلسطيني ها بايد يا دهن خود را ببندند يا «معامله قرن ترامپ را بپذيرند». آدم خيال مي كند كه به خود ترامپ گوش مي دهد.

اما، دولت فلسطين بدون بيت المقدس چه ارزشي دارد، در حالي كه خود ترامپ قبل در مورد سرنوشت شهرمقدس تصميم گرفته است؟ اين دولت

وجود ندارد. در واقع، اسرائیلیان قصد دارند «کلان شهر اورشلیم» ایجاد کنند، از این رو، از سال ۱۹۶۷ این همه شهرک پیرامون شهر مقدس ساخته اند (به نقشه نگاه کنید)، با معال ادومیم در شرق، کل بلوک گوش اتزیون در جنوب، بلوک پساگوت و پیسگات زئو در شمال و راه های ارتباطی بین آن ها. و قصد دارند مرزها را عقب تر برانند. مثل همیشه، با وسواس و وحشت جمعیتی ای که دارند، قصد دارند نیم میلیون شهروند یهودی رادور ۳۰۰ هزار فلسطینی مسیحی و مسلمان مستقر کنند. شما فکر می کنید که این فلسطینی ها دنباله روی کنند؟ آن ها در یک گتو محبوس خواهند شد و به ویژه که این نیم میلیون یهودی از کولون ها و مذهبی ها تشکیل خواهند شد. در بیت المقدس، تعداد زیادی افراد مذهبی وجود دارد. نیمی از اسرائیل شامل این کلان شهر اورشلیم خواهد بود (به نقشه نگاه کنید).

ترامپ در مورد یک استراتژی واقعی در بیت المقدس ذینفع و مصمم است. و من از دیدن اینکه جهان مسیحی تسلیم شد، بسیار متاثر شدم زیرا این جا شهر مسیح هم هست و نه فقط شهر محمد، پیامبر اسلام. این شهر، برای مسیحیت مقدس است، زیرا مزار عیسی در این شهر قرار دارد. در حالی که پیامبر اسلام در عربستان به خاک سپرده شده است. آیا قابل قبول است که حتی یک اعتراض نشنیدیم؟ مسیحیت اروپایی در کلیت آن، دهان نگوید. من احترام زیادی برای پاپ فرانسوا قائلم، اما آیا او کوچکترین اطلاعیه ای در این مورد داد؟ فرانسه می گوید که اورشلیم را به مثابه پایتخت اسرائیل نمی شناسد. آری، اما سپس این کشور در ساختمان تراموایی شرکت دارد که □□□□ □□□□ گسترش شهر کنونی تا شهرک های مستعمره - کلنی ها - است.

تغییر جهت سیاست فرانسه؟

آن چه در طرح این تراموا غیرقابل قبول است، نقش آن در تکمیل شبکه حمل و نقل بین شهرک های شمال، جنوب، شرق و غرب با مرکز شهر است. و این تراموا کلان شهر را به واقعیتی مسلم تبدیل می کند. پاسخ ندهند که نمی توان جلو شرکت های فرانسوی را گرفت. ده سال پیش دادگاهی علیه آلستوم و وئولیا به خاطر نصب اولین ریل (خط آهن) تشکیل شد، و حالا این موسسات، شرکت هایی با سرمایه عمومی یعنی نیمه دولتی هستند؛ اژی رای و سیسترا شعبه هایی از گروه اژی هستند. دولت فرانسه صاحب ۷۰٪ سرمایه دو شرکت است. و سپس به من می گوئید که فرانسه پایتختی اورشلیم را به رسمیت نمی شناسد؟ بیانیه های شفاهی چه اهمیتی دارند، هنگامی که در عمل پیاده نمی شوند؟ آن ها در حال ارائه امکانات واقعی به نتانیاهو و جناح راست اسرائیل

برای وصل شهرک‌ها به شهر هستند که از آن یک مستعمره بزرگ منحصرأ
یهودی خواهد ساخت. اسرائیلی‌ها قصد دارند فلسطینیان را به عملی
بر انگیزند که خود آنرا یک «self-transfer» «جابجائی داوطلبانه
می‌نامند: به زور آزار، عدم دسترسی به اشتغال، آموزش،
بیمارستان به خاطر وجود دیوار حائل، پرداخت مالیات سه برابر
یهودیان، اهالی فلسطینی خودشان به خواست خود خواهند رفت که نتیجه
اش مانند همان اخراج است.

آیا می‌دانید که اگر یک فلسطینی مثلاً به خاطر تحصیل یک سال غائب
باشد، دیگر حق بازگشت برای سکونت در بیت المقدس را ندارد؟ دختر
حنان عشاوی، نماینده مجلس قانونگذاری برای یک سال تحصیل به
هاروارد رفت. کارت اقامت او را باطل کردند. او اکنون در خارج
زندگی می‌کند. هیچ کاری هم نمی‌شود کرد. در بیت المقدس با فلسطینی
ها مثل بیگانه رفتار می‌کنند. آن‌ها دارای نوعی کارت اقامت
هستند. کارت اقامت آن‌ها با کارت اسرائیلیان یهودی متفاوت است.
آن‌ها را «مقیم» تلقی می‌کنند، نه بومی، حتی اگر چندین نسل باشد
که ساکن این شهرند.

ن ی - ۰۰۰۰ ۰۰۰۰ ۰۰۰۰۰۰ ۰۰۰۰۰۰ ۰۰۰۰۰۰ ۰۰۰۰۰۰ ۰۰۰۰۰۰ ۰۰۰۰۰۰
۰۰۰۰۰۰ ۰۰۰۰۰۰ ۰۰۰۰۰۰ ۰۰۰۰۰۰ ۰۰۰۰۰۰ ۰۰۰۰۰۰ ۰۰۰۰۰۰ ۰۰۰۰۰۰

ل شهید - در این مورد، با تغییر جهت سیاست جهانی روبرو هستیم، و
پیش از همه، کشورهای خلیج [فارس]، مصر عبدالفتاح السیسی، اردن،
حتی اگر در مورد سیاست فاجعه بار آمریکا سکوت کنیم. اتحادیه
اروپا دچار اختلال کامل است، از یک سو با جدال بلغارستان،
مجارستان، چک و رومانی با بقیه اروپا مواجهیم. شکافی واقعی در
درون اتحادیه اروپا وجود دارد و غیرممکن بودن اتخاذ تصمیم با
اجماع، اوضاع را فلج کرده است. و چون اجماعی وجود ندارد، اتحادیه
اروپا وجود خارجی ندارد. اروپائی‌ها بر سر ششصد مهاجر بیچاره
کشتی آکواریوس در ثروتمندترین قاره جهان در حال جدال اند. غم
انگیز است. فکر می‌کنید که آن‌ها به فکر فلسطین خواهند بود؟

ترامپ منطقه را به سوی جنگی جدید سوق می‌دهد

ما در حال تجربهء نکهه جدیدی هستیم، زیرا همه این عوامل جدید
هستند. در گذشته، اعراب با ما بودند. اروپائیان را داشتیم که پیش
از گسترش اتحادیه به ۲۸ کشور، قوی تر بودند. اتحادیه اروپا در
سال ۱۹۸۰ در ونیز حق تعیین سرنوشت خلق فلسطین را به رسمیت شناخت.

امروز، اروپا از کولونی‌ها انتقاد می‌کند اما محصولات آن را بدون دریافت عوارض می‌پذیرد. اما در مورد آمریکا، پس از بیل کلینتون، و باراک اوباما، وضع بی‌سابقه است؛ حتی جورج دبلیو بوش نزاکت حداقلی داشت. هرگز شخصیتی چنین غیرمسئول، نادان، مبتذل و خطرناک ندیده ایم که حتی الفبای روابط بین‌المللی را هم نمی‌داند. این جناب، به همه پیمان‌هایی که به صلح جهانی کمک می‌کنند، از جمله قرارداد هسته‌ای با ایران، تاخته است. پیمانی که تنها امکان محدودکردن مسابقه تسلیحات هسته‌ای در این منطقه است. و او قصد دارد که بر همه شرکت‌هایی که با ایرانیان کار می‌کنند، از جمله شرکت‌های فرانسوی مالیات وضع کند. ترامپ در مورد محیط زیست نیز از پیمان کوپ ۲۱ بیرون آمد، و مسئله آلودگی هوا و گرم شدن هوا را نادیده گرفت. او در حال جنگ تجارتي با چین و اتحادیه اروپا و جنگ با سازمان ملل متحد است. او یک خطر جهانشمول است، باید او را محبوس کرد زیرا تهدیدی است علیه صلح جهان.

این خطر وجود دارد که ترامپ منطقه خاورمیانه را به جنگ بکشاند، زیرا «جنگ طلبی» شبیه به خود، یعنی شخص نتانیا هو را پیدا کرده است. نتانیا هو در تلاش است که به خاطر پرونده‌های گوناگون فساد که احتمالاً او را به دادگاه خواهد کشاند، راه‌گریز پیدا کند. اسرائیلیان ایرانی‌ها را در سوریه بمباران می‌کنند، چرا که جرئت ندارند این کار را در ایران بکنند. مسلم است که ایرانی‌ها مربیان ارتش سوریه هستند، ولی هدف این بمباران‌ها تحریک دشمنی آن‌هاست، زیرا بالاخره روزی ایرانی‌ها هم در مقابل تلفات زیاد در سوریه، دست به اقدامی تلافی‌جویانه خواهند زد. و متأسفانه صحنه‌ای این جنگ سرزمین سوریه خواهد بود که هم اکنون نیز کلی‌ویران شده است و خطر سرایت به لبنان را نیز، در صورتی که حزب الله برای کمک به ایرانیان جبهه جدیدی باز کند، دارد. و اسرائیلی‌ها لبنان را ویران خواهند کرد، این کار کاملاً از آن‌ها بر می‌آید. اسرائیل قبلاً در ۱۹۸۲ و ۲۰۰۶ این کار را کرده است.

ترامپ، به نوبه خود در جستجوی راه‌گریزی در مقابل احتمال Impeachment (استیضاح) در کشور خودش است. باید ببینید که دوستان آمریکایی من، با چه زبانی از رئیس‌جمهورشان صحبت می‌کنند، آن‌ها از ورود در جنگی جدید، این بار علیه ایران دچار وحشت شده‌اند. به ویژه که امروز، پس از فروپاشی توازن موقتی آمریکا-شوروی، که صلح نسبی در جهان را تضمین می‌کرد، در یک بی‌نظمی جهانی به سر می‌بریم. اکنون، در فضای جنگ داغ هستیم، با چهره‌ای جاه‌طلبانه

هراسناک ولادیمیر پوتین در روسیه که البته به خاطر لیبرالیزه کردن اقتصاد در کشورش محبوب است، و وجود یک دیوانه در کاخ سفید که شیفته حکم رانی از طریق توپتر است، و البته باید رقابت قدرت های منطقه ای عضو ناتو مثل ترکیه و قدرت های منطقه ای غیر عضو ولی بسیار مسلح مثل ایران و کشورهای تهاجمی خلیج [فارس] را در نظر گرفت، کشورهایی که فرانسه تسلیحات بسیاری به آن ها فروخته، و یمن را-که جنایت واقعی علیه بشریت است- ویران کرده اند. آن ها این نظریه را ساخته و پرداخته اند که گویا حوثی ها ماموران ایران هستند. برخی شاهزاده های سعودی، مثل طلال بن عبدالعزیز می پرسد: «ما در یمن چکار می کنیم؟». کشور ویران شده است، یکی از بدترین بیماری های واگیر در جهان، یعنی وبا شیوع پیدا کرده است... آیا می توان تصور کرد که این اوضاع در عربستان سعودی و امارات بازتابی نخواهد داشت؟ چه کسی قادر خواهد بود خشم یمنی ها را علیه همه این کشورهای عضو ائتلاف متوقف کند؟ آن ها حتی خشمگین تر از اهالی غزه خواهند بود. هیچ کس قادر نخواهد بود تا رویدادهایی را که در حال تکوین هستند، پیش بینی، کنترل یا آرام کند. زیرا تغییر ائتلاف بین طرف های مختلف در منطقه، وضع را آشفته و کدر کرده است. در جنگ جدیدی که همه ما را تهدید می کند، اسرائیل می تواند ابزار جنگ باشد.

ن ی - «...» ...

ل شهید - نه، تاریخ به عقب برنمی گردد. سازمان آزادی بخش فلسطین متعلق به مردم فلسطین است. ساف در تبعید متولد شده است. ابتدا، ایده جمال عبدالناصر بود تا مقاومت را کنترل کند، سپس حافظ اسد نیز همین فکر را داشت. اما، یاسر عرفات به ساف، تداوم و پایداری واقعی داد و توانست «استقلال تصمیم گیری ملی فلسطینی» را در سال ۱۹۶۹ تحمیل کند و برخلاف عقیده رفقایش ابوماذن، ابو جلیل (خالدالوزیر) و ابو عیاض (صلاح خلف) ساف را گسترش داد. آن ها می گفتند که ساف «نهادی بوروکراتیک» است که از مبارزه چریکی در آن کاری ساخته نیست. یاسر عرفات با کسب قدرت در راس ساف، به خوبی نمایندگی فلسطینی ها را تا اسلو و بازگشت به فلسطین تضمین کرد.

پاشنه آشیل سازمان آزادی بخش فلسطین

اسرائیلی ها به تاسیس تشکیلاتی یاری رساندند که فقط امور سرزمین های فلسطینی تحت پوشش قرارداد اسلو را اداره کند، و به همه

پناهندگان پراکنده در جهان بی اعتنائی کردند این امر در انزوای ساف بسیار موثر بود. این قبائی بود که متناسب با قد و قواره اسرائیل و منافع آن دوخته شده بود. و ما به اندازه کافی هشیار نبودیم. به تازگی عرفات را از لبنان اخراج کرده بودند و پیش از آن، او در اردن بود و زمان زیادی پیش از آن در کویت. او می گفت که «ساف بیش از پیش از فلسطین دور می شود. اکنون من در حمام الشُّط [تونس] (۸) در هتلی کنار دریا نشسته ام. فردا در کجا خواهم بود؟». هنگامی که اسرائیلی هادر سال ۱۹۹۱ در واشنگتن، و در جریان کنفرانس مادرید، هیئتی فلسطینی از سرزمین های فلسطین را دیدند (این ها بخشی از هیئت اردنی بودند. اسحاق شامیر، نخست وزیر وقت با حضور نمایندگان ساف مخالفت کرده بود)، که ریاست آن با حیدر عبدالشافی بود و بسیار جدی مذاکره می کرد، از طریق اسلو، تماس مخفیانه با ساف را شروع کردند. باید درک کرد که وجه مشخصه جنبش فلسطین، تولد آن در خارج از فلسطین بود و این امر پاشنه آشیل آن به شمار می رفت. همه جنبش های مقاومت دیگر در روی سرزمین خود بودند، مثل جنبش ویتنام، آفریقای جنوبی یا الجزایر. سرانجام، اسرائیل متوجه شد که مذاکره با ساف، آسان تر از مذاکره با هیئت فلسطینی داخل است. لذا، آن ها ترجیح دادند که در خفا مذاکره کنند. و ما نیز در تور افتادیم.

باوجود این، در زمان حاضر، من نه با انحلال تشکیلات خودمختار موافق هستم و نه با انحلال ساف. این یک خودکشی خواهد بود.

«تشکیلات خودمختار، دیگر تشکیلات ملی نیست»

ن ی - □□□□ □□□□ □□□□□□ □□ □□□□□□ □□ □□□□ □□□□ □□□□

ل شهید - او درک کرده بود که تنها وسیله ای که او را به فلسطین می رساند، پیمان های اسلو بود. او می گفت: «من شما را به فلسطین خواهم برد». اما، او از یک دولت صحبت نمی کرد، زیرا در قراردادهای اسلو به دولت اشاره ای نمی شد. او می افزود: «سپس، شما روند را ادامه خواهید داد». در نتیجه همه ما به اسلو رای مثبت دادیم. برای ما غیرممکن بود که در کشورهای عربی، مدیون مهمان نوازی این و آن باشیم.

این ترتیبی نیز برای آوردن ساف به داخل بازی بود. عرفات دچار توهم نبود، او می دانست که شخص او تولد دولت فلسطین را نخواهد دید. اما آغاز مصاحبه را به یاد بیاورید: کل تاریخ فلسطین

با اخراج شروع می‌شود. و بازگشت به پیروزی می‌ماند، زیرا جهت جنبش را معکوس می‌کند. و به همین دلیل بود که فلسطینیان از عرفات مثل یک قهرمان استقبال کردند. با این که اسرائیل حماس را با اسلحه‌هایش در غزه برای او گذاشته بود و فکر می‌کرد که فلسطینی‌ها همدیگر را خواهند کشت. اما عرفات با زبردستی افسانه‌ای اش موفق شد حماس را اداره کند. مرگ او فاجعه‌ای بود. او تاکتیسینی بی‌نظیر، کاریزماتیک با شرم سیاسی استثنائی و به ویژه نزدیکی متفقانه با خلق خود بود که تا امروز او را رهبر تاریخی خود تلقی می‌کند.

امروز، جوانان به خاطر مطالبات برحق‌شان بی‌شرمانه سرکوب می‌شوند. بنا به گزارش عفو بین‌المللی و سازمان دفاع از حقوق بشر «الحق»، روز ۱۳ ژوئن در رام‌الله، ماموران امنیتی تظاهرکنندگانی را بی‌رحمانه سرکوب کردند که فقط پرداخت حقوق کارمندان تشکیلات را در غزه مطالبه می‌کردند. این نکته نشان می‌دهد که تشکیلات دیگر تشکیلاتی ملی نیست. سوال این است که چیست؟ تشکیلات نمی‌خواهد همکاری امنیتی با رژیم قاتل و جنایتکار جنگی اسرائیل را قطع کند. و نمونه‌اش را در غزه دیدیم؛ این امر غیر قابل قبول است. در حالی که تیراندازان خبره اسرائیل به روی جوانان ما شلیک می‌کنند؟ و ما ۷۰۰۰ زندانی داریم که ۳۵۰ نفرشان کودک‌اند؟ دو سال است که قطع همکاری امنیتی مطالبه می‌شود و تشکیلات خودمختار پاسخی نمی‌دهد. لذا این نهاد حقانیت خود را از دست داده است. از سال ۱۹۶۷، این نهاد به بهترین وجهی خلق فلسطین را نمایندگی کرده بود، اما اکنون چنین نیست، نه در داخل و نه در خارج سرزمین‌ها. من از بیروت می‌آیم، مکانی که فلسطینیان دیگر این تشکیلات را نماینده خود تلقی نمی‌کنند. آن‌ها اطمینان دارند که در آینده نمایندگان خود را خواهند یافت. چگونه؟ کجا؟ هنوز کسی نمی‌داند. نسل جدیدی از زنان و مردان درخشان در همه جای جهان ظهور کرده‌اند که در بهترین دانشگاه‌ها تحصیل کرده‌اند.

فلسطینی، شهروند جهان

سرانجام، فروپاشی فلسطین موجب پاشیده شدن بذر آن در میان دیاسپورا [فلسطینیان سراسر جهان] شد. از هنگامی که وقتم آزاد است، شخصیت‌های فلسطینی بسیار با ارزش‌تر از وزیران و رؤیسان دولتی که در زمانی که سفیر بودم در طول ۲۵ سال ملاقات کرده‌ام، می‌بینم و از این بابت شگفت‌زده هستم. در آمریکا، استرالیا، کانادا و اروپا، در جهان عرب، به ویژه زنان جوان، کسانی که برای رهبری زاده شده‌اند، قاضی، وکیل، پزشک، مهندس، اکولوژیست‌هایی هستند

که به کشورشان خیلی دلبسته اند. آن ها شهروندان جهان هستند و آینده فلسطین را نمایندگی می کنند.

ن ی - - - - -
- - - - -
- - - - -

لیلا شهید - حتی یک لحظه هم چنین فکری نمی کنم. این شخصیت اسف انگیز، اگر خودمانی حرف بزنیم یک «پلیس همدست» بی ارزش، کاملاً در چشم فلسطینی ها بی اعتبار شده است. وخیم تر از جانشینی محمود عباس و همه کسانی که برای نامزدی این مقام پیراهن می درند، این است که «معامله قرن» که به ظاهر پیشنهاد یک میلیارد دلار سرمایه گذاری در غزه را می کند، در واقع صحرای سینای مصر را در مد نظر دارد. آن ها در صدند که یک کارخانه شیرین کردن آب دریا و یک نیروگاه برق بسازند که به طور ضمنی ممکن است برای غزه هم مفید واقع شود. این دو تاسیسات از جمله امکاناتی است که کمبود آن شدیداً حس می شود، ولی مسئله، فقط امدادگرانه نیست. پیش از همه، مسئله سیاسی است و باید به عنوان مسئله سیاسی مورد رسیدگی قرار گیرد. جدا کردن سرنوشت غزه از کرانه باختری و بیت المقدس شرقی، شیوه دیگری برای پایان دادن به مسئله فلسطین است که ۷۰ سال است جهان می خواهد آنرا حل کند و در راه آن، این خلق شجاع با جامعه مدنی مبتکر و مصمم هنوز مبارزه می کند. این خلق تا شناسائی حقوق ملی اش به مبارزه ادامه خواهد داد. در این نکته، کوچک ترین تردیدی ندارم.

*واژه روسی به معنی نابودی و چپاول، پوگروم به حملات همراه با چپاول و قتل گفته می شود که در امپراتوری روسیه علیه جماعت یهودی مرتکب می شدند.

** واژه «خدا کش» یا «قاتل خدا» اصطلاحی مسیحی است برای نامیدن یهودیان و به صلیب کشیده شدن مسیح اشاره می کند. در ادبیات مسیحی، یک یهودی را «قاتل مسیح» یا «قاتل خدا» شمرده اند و این نکته را از ریشه های یهودستیزی در مسیحیت دانسته اند.

*** تابعیت مضاعف: در قرن نوزدهم در اروپا، تابعیت هر شهروند به میهن و کشور خلاصه می شد. یهودستیزها تبلیغ می کردند که یهودیان تابعیت دوگانه دارند.

**** سَوِتو يا سَویتو ناحیه‌ای حاشیه‌نشین در شهر ژوها نسبورگ آفریقای جنوبی است که مجاور با کمریند معدنی جنوب شهر است. نام آن برگرفته از مخفف انگلیسی ناحیه جنوب غربی (South western township) است

***** هاسبارا یک لغت عبری به معنی « توضیح دادن» یا « روشن کردن» یک مطلب است. این واژه توسط دولت اسرائیل و یا محافل طرفدار آن در مورد عملیات ارتباطی و یا پروپاگاندا برای دفاع از سیاست این دولت در افکار عمومی بکار می‌رود.

ترجمه بهروز عارفی

با سپاس از دوست ارجمندم، تقی تام به خاطر باز خوانی و ویرایش

پاورقی ها:

۱ - شلومو ساند، چگونه خلق یهود اختراع شد، انتشاراتفایار، ۲۰۰۰.

مقاله چگونگی برساختن قوم یهود، لوموند دیپلماتیک اوت ۲۰۰۸

<https://ir.mondediplo.com/article1305.html>

۲ - ولید خالدي،

Plan Dalet : Master Plan for the Conquest of Palestine ;
Journal of Palestine Studies, Vol.18, N° 1, Autumn 1988

۳ - دیرياسین، روستائی در ۵ کیلومتری غرب بیت المقدس بود. روز ۹ آوریل ۱۹۴۸، اعضای ایرگون (سازمان مسلح صهیونیستی) و لهی یا گروه تروریستی استرن، اهالی آن را قتل عام کردند.

۴ - نشست سران در طبا از ۲۱ تا ۲۷ ژانویه ۲۰۰۱ در شهر طبا در شبه جزیره سینا با حضور بیل کلینتون، اهود باراکف نخست وزیر وقت اسرائیل و یاسر عرفات برگزار شد. هدف حل سریع نقطه های مورد اختلاف و کشمکش اسرائیل-فلسطین پس از شکست نشست کمپ دیوید ۲ در ژوئیه ۲۰۰۰ و شروع انتفاضه دوم بود. نتیجه ای حاصل نشد.

۵ - داوید بن گوریون در یادداشت های خود در تاریخ ۱۸ ژوئیه ۱۹۴۸ ، به نقل از میکائل بار زوهار در کتاب

Ben Gorion : The Armed Prophet, Prentice-Hall, 1967, p. 157

۶ - نام رزمی محمود عباس.

۷ - گروه فشار که در ۲۰۰۸ در آمریکا تاسیس شد، معتقد است باید حکومتی واقعی در آمریکا بر سر کار آید تا کشمکش اسرائیل-فلسطین با روشی دیپلماتیک و مسالمت آمیز حل شود.

۸ - شهری در حومه تونس، پایتخت تونس. اول اکتبر ۱۹۸۵، ارتش اسرائیل مقر یا سرعرفات در این شهر را بمباران کرد و ۶۸ فلسطینی و تونسی کشته و صد نفر زخمی شدند.